

«قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مُدرن»

مبحث چهاردهم

بعد از تثبیت وضعیت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی و عبور از هجمه‌های امنیتی و دفاعی جاهلیتِ مدرن به انقلاب اسلامی، نظام در مقابل حلّ چالش‌های فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت. یعنی کشور به وضعیت ثبات رسید و از حالت جنگی خارج شد، زمانی که جنگ است وضعیت بحرانی است و باید امنیت کشور را تأمین کنند. اما وقتی که ثبات سیاسی حاصل شد، باید چالش‌های فرهنگی و اقتصادی را حل کنیم و اهداف انقلاب مبنی بر تحقق احکام الهی و ایجاد بستر زندگی دینی برای مردم را محقق کنیم. اما با گذشت زمان می‌بینیم که برای حل این مطلب دچار مشکل‌ها و پیچیدگی‌هایی هستیم. یعنی نه تنها برخی از آرمان‌های ما در تحقق احکام الهی و زندگی دینی محقق نشده است بلکه بعضاً برخی ارزش‌ها نیز در جامعه کم‌رنگ شده است! نه تنها چالش‌های فرهنگی و اقتصادی مرتفع نشده است بلکه آن قدر شدید شده است که مقام معظم رهبری حفظه الله صریحاً از شکل‌گیری جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی سخن گفتند! بیان شد مانع و چالش اصلی و محوری برای حل مسائل فرهنگی و اقتصادی و تحقق احکام الهی که در مقابل ما قرار گرفته است، یک علم و ابزار پیچیده‌ای به نام «مدل اداره کشور» است. اگر این ابزار با اهداف حکومت اسلامی تناسب نداشته باشد قطعاً مانع اصلی تحقق اهداف خواهد بود. امروزه زندگی پیچیده شده است، همانطور که شما برای تمیز کردن منزل به ماشین جاروبرقی نیاز دارید و این ماشین با ترکیب تخصص‌های مختلف در کارخانه‌ها تولید می‌شود؛ از همه این ماشین‌ها و کالاها پیچیده‌تر، روش اداره کشور است که تمام عرصه‌های بشری را با هم هماهنگ می‌کند و جوامع را مدیریت می‌کند. دیگر مثل گذشته نیست که پادشاه دستور بدهد و زیردستان نیز در تبعیت از او باشند! صادر کردن دستور در این ماشین، نیازمند مطالعات دقیق کارشناسی است. سپس این زمینه مطالعاتی را در برابر تصمیم‌گیران قرار می‌دهند و آنها تصمیم می‌گیرند که برای عملی کردن آن باید از روندهای پیچیده همه جانبه در اقتصاد و فرهنگ و سیاست استفاده شود تا نهایتاً منجر به تحقق شود.

برای روشن شدن این مطلب بیان شد «ماشین اداره کشور» همانند یک «اتومبیل» است که رؤسای جمهور و وزیران و مدیران عالی کشور، پشت فرمان آن نشسته و تمام مردم را بر آن سوار کرده و به مقصدی می‌رسانند. این ماشین قطعات و اجزاء بسیار زیاد و پیچیده ای دارد. به تبع پیچیدگی اجزاء آن، سرعت حرکت آن نیز زیاد می‌شود. در گذشته برای طی مسافت قم تا تهران بر اسب و استر سوار می‌شدند و دو سه روز به طول می‌انجامید. اما امروزه به دلیل ساخت ماشین‌های پیچیده و علمی، این مسیر را در یک ساعت می‌پیمایند. همچنین این ماشین دارای عقربه‌ها و نشان‌گرهایی است که میزان بنزین و آب و روغن و مسافت طی شده و... را نشان می‌دهد. همچنین سیستم سوخت رسانی دارد، یک سیستم برق رسانی دارد، یک سیستم

مکانیکی دارد. قوای حاکمه کشورها مردم را بر این ماشین سوار می کنند و می گویند بعد از بیست سال شما را به مقصدی می رسانیم که شاخصه های ثروت و فرهنگ و قدرت ملی، به میزان معینی افزایش پیدا کرده باشد. لذا آمارهایی که به صورت روزانه و ماهانه و سالانه و... در اخبار ارائه می کنند، به منزله ی سرعت سنج و کیلومتر شمار این ماشین است. به عنوان مثال گفته می شود کشورهای پیشرفته در عرصه درمان و بهداشت، فلان عدد تخت بیمارستان و پرستار و متخصص و... دارند و ما هم فلان عدد نسبت به استانداردهای جهانی عقب هستیم. برخی از اجزای این ماشین، میزان روغن و آب و بنزین ماشین را نشان می دهند. مثالش در مدل اداره کشور، نشان دادن وضعیت اشتغال و کارگران و گمرک و صادرات و واردات و... است که دائماً با استانداردهای دنیا مقایسه می شوند و می گویند برای کم کردن این فاصله به چه میزان سرمایه و نیروی کار و... احتیاج داریم.

بعد از بیان تمثیلی درباره شاخصه های مدل اداره و تشبیه آن با عقربه و نشانگرهای اتومبیل، در مورد سوخت این اتومبیل صحبت شد که چگونه انگیزه های یک ملت را برمی انگیزد و فعالیت های بزرگ اقتصادی و اجتماعی را رقم می زند. این ماشین می گوید سوخت مورد نیاز من و محور تحریک انگیزه های مردم برای فعالیت های اقتصادی و اجتماعی، این است که کالاهای متنوع و کارآمد را به صورت مداوم در مقابل مردم قرار بدهم. وقتی ملت ها میزان تنوع و کارایی و زیبایی کالاها را مشاهده کردند خواهان آن می شوند. گفته شد که در معارف دینی از تنوع طلبی و عدم رضایت به هیچ سطحی از لذت، به عنوان «حرص» یاد می شود. پس اگر سوخت ماشینی که با آن جامعه اداره می شود و علت حرکت آن، «حرص» باشد، مشخص است که انگیزه های آخرت گرایانه و اعتقادات و اخلاق و احکام دینی در انزوا قرار می گیرد و ارزش های الهی کم رنگ می شود. بدین ترتیب، «حرص» وصف یک فرد و دو فرد نیست، بلکه حرص را به وصف جامعه تبدیل می کنند. حرص که ایجاد شد، همه مردم همه چیز را می خواهند اما از طرف دیگر منابع محدود است و این امکان وجود ندارد که به همه مردم همه ی کالاها را بدهند. لذا برای رفع این مشکل می گویند حرص را باید رام کرد و حریص باید «تحقیر» شود! چگونه؟ از طریق ایجاد طبقات اجتماعی! می گویند هر کسی فلان درجه از تحصیلات و مهارت را داشت، در فلان شغل می تواند مشغول شود و اگر رفاه و مصرف بیشتری خواست، باید سطح مهارت و تحصیلاتش را افزایش دهد. ممکن است کسی بگوید برای رسیدن به تحصیلات و مهارت مطلوب باید پول داشت تا خرج تحصیلات را بپردازیم اما برخی از مردم که پول ندارند، باید چه کار کنند؟ می گویند آنها به ما ربطی ندارند. هر درجه از تحصیلات و مهارت، فلان درجه از حقوق را دارد، درجه بعدی بیشتر و الی آخر! لذا از طریق ایجاد درجه ها و طبقات اجتماعی بر مبنای پول و حقوق و درآمد، حرص مردم را رام می کنند و به عبارتی مردم را تحقیر می کنند. لذا مطابق برخی آمارها در آمریکا، درآمد مدیرعامل شرکت های بزرگ، ۳۰۰ برابر کارگران است. لذا کارگران اصلاً درکی از سطح رفاه و مصرف آن مدیرعامل ندارند و نمی دانند که تفریح او چگونه است و غذا خوردنش چگونه است! اگر به کارگر یک پُرس چلوکباب بدهند خیلی خوشحال می شود اما غذایی که مدیرعامل را خوشحال می کند، باید میز بزرگی از انواع غذاهای لوکس جهان باشد تا از هر کدام اندکی بخورد و با انواع غذاها عشق بازی کند؛ نه این که غذا را فقط برای سیر شدن بخورد! با این کار همه ی مهمانان و اطرافیانش را تحقیر می کند که ببینید من در چه

سطحی از قدرت درآمد و مصرف قرار داریم! معنای رفتار او این است که شما هم اگر می‌خواهید در جایگاه من قرار بگیرید، باید در برابر من خاضع باشید! فرمان بردار باشید! وقتی مردم در تمام محیط زندگی - اعم از کارخانه و مهمانی و جامعه و رسانه و مدرسه و ... - این همه مصارف را در بالاترین سطح مشاهده کرد؛ در خیابان ماشین‌های گران‌قیمت دید، در عروسی سالن گران‌قیمت و غذاهای متنوع و... دید، در منزل ثروتمندان، دکوراسیون فاخر دید، تحریک می‌شود اما قطعاً به خیلی از آنها نخواهد رسید. همین فرهنگ در همه کشورها جریان پیدا می‌کند! پس مردم را به این صورت محروم و تحقیر می‌کنند تا اولاً بدانند ثروتمندان و مدیران در چه سطحی از رفاه قرار دارند و در مقابل ابهت مادی آنها منفعل شوند و ثانیاً بفهمند که اگر خواهان چنین سطح مصرفی باشند، باید دستورات مافوق را به خوبی اجرا کنند و ثالثاً در این سیر، به خیلی از چیزهایی که دوست دارند، نمی‌رسند و باید این واقعیت را قبول کنند. یعنی با حرص و تحقیر و محروم کردن و ارضاء نکردن نیازهایی که ایجاد کردند، جامعه را به حرکت می‌اندازند و به این صورت، برای راه انداختن این ماشین، انگیزش ایجاد می‌کنند.

بعد از توضیح سوخت این ماشین، برای احتراق این سوخت باید جرقه ای باشد تا آن را بسوزاند و نیروی حاصل از آن را به چرخ‌های ماشین انتقال دهد. به صورت تمثیلی می‌توان گفت که «تولید انبوه کالا» یکی از اجزاء سیستم برق‌رسانی و همانند جرقه‌ای برای حرکت این ماشین است. همان کالاهای متنوع را - که در معرض دید مردم جهان قرار دادند - به صورت انبوه تولید می‌کنند، در این صورت باید مصرف نیز انبوه باشد تا تولید انبوه فروش برود و ضرر ندهد. در این شرایط، بنده و امثال بنده دائماً در منابر می‌گوییم اسراف نکنید؛ اما در ماشینی که جرقه‌ی سوخت آن با «وصف اسراف» ایجاد می‌شود، چطور می‌توان جلوی اسراف را در سطح جامعه گرفت؟! چنین نصایحی در چنین شرایطی، مانند این است که مردم را سوار بر ماشین کنید و بعد به آنها بگویید: «از ماشین بیرون بروید و روی سقف آن بشینید!» مردم هم می‌گویند: «هوای مطبوع و جا برای نشستن و استراحت در داخل ماشین است؛ چطور روی سقف بنشینیم»؟!

بعد از آن که تولید انبوه کالا انجام شد و مصرف انبوه را به دنبال آورد، این مساله مطرح می‌شود: اگر دفتر کار و شرکت و بانکی برپا کردید، چنان باید مجلل و تشریفاتی باشد که همه بفهمند شما قدرت مصرف بالایی دارید و به این نتیجه برسند که سرمایه بزرگی در اختیار شماست و ورشکست نخواهید شد. در این صورت همه ترغیب خواهند شد که سهام چنین شرکتی را بخرند یا در چنین بانکی سپرده‌گذاری کنند تا سودشان تضمین شده باشد. در واقع جلال و جبروت و عظمت مادی بانک‌ها و شرکت‌ها، نشان‌دهنده‌ی قدرت پولی و مالی آنهاست. به این صورت، مبدأ «اعتماد» در جامعه، قدرت مصرف و ابراز جلال و جبروت مادی قرار می‌گیرد. لذا تا حدودی روشن می‌شود که مومنین و متدینین علی‌رغم سلامت مالی، مورد اعتماد قرار نمی‌گیرند زیرا مدل علمی اداره کشورها باعث شده تا اعتماد در جامعه، به «قدرت مصرف و تفاخر به آن» منوط شود. برخی گمان می‌کنند ساخت برج‌ها و آسمان‌خراش‌های آنچنانی در شهرهایی مانند نیویورک و پاریس و توکیو و لندن و ... فقط از باب تفریح است اما واقعیت آن است که چنین ساخت‌وسازهایی این معنا را به جهانیان منتقل می‌کند که شدت و سرعت گردش سرمایه و ثروت در این شهرها به نحوی است که چنین دستاوردهای عظیمی در پی دارد و لذا سرمایه‌گذاری در این شهرها، سود قطعی خواهد داشت و پول و ثروت سرمایه‌گذار ابداً دچار سوخت و سوز نخواهد شد. به همین دلیل است که

بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها، ثروت خود را در بانک‌ها و پروژه‌های این شهرها سرمایه‌گذاری می‌کنند. انعکاس این مطلب در کشورهای دیگر نیز معلوم است؛ مثلاً گردش سرمایه در شمال شهر تهران آنقدر زیاد است که سرمایه‌های موجود در شهرهای دیگر را به سوی خود جذب می‌کند. یعنی انواع و اقسام رفاهیات و امکانات در بالاترین سطح در پایتخت‌ها و کلان‌شهرها (مانند تهران و مشهد و شیراز و تبریز و...) در دسترس است و این روند نشان می‌دهد که حجم پول و سرمایه زیادی در این شهرها گردش دارد و اگر کسی در این شهرها سرمایه‌گذاری کند، زودتر و با ضریب اطمینان بیشتری به سود خود می‌رسد. در این صورت است که اهالی شهرهای دیگر تحقیر می‌شوند و شهرستانی‌ها گلایه می‌کنند که چرا مردم کلان‌شهرها غرور و تفاخر دارند! علت آن است که تفاخر مبنای روابط بین پایتخت‌های کشورهای پیشرفته و پایتخت‌های کشورهای در حال توسعه شده و سپس همین روند در میان کلان‌شهرها و شهرهای کوچک نیز جریان می‌یابد؛ یعنی خلقِ رذیله‌ی «تفاخر»، مبنای روابط بین شهرها و کشورهای جهان قرار می‌گیرد. لذا اگر قوم شعیب فقط به وصف رذیله «کم‌فروشی» مبتلا بود و قوم لوط فقط به وصف رذیله «لواط» مبتلا بودند، اما کفر مدرن، آنقدر سعه صدر در دنیاپرستی و کفر پیدا کرده که انواع و اقسام اخلاق رذیله را به وصف جامعه تبدیل کرده و محیط و بستر پرورشی در اجتماع را به نحوی تنظیم کردند که همه خواهی نخواهی دچار انواع اخلاق رذیله از قبیل حرص و حسد و اسراف و تفاخر می‌شوند.

پس علت اصلی مشکلات اقتصادی و فرهنگی جامعه به این مدیر و آن مسئول بر نمی‌گردد بلکه اگر مدل اداره، بی‌دین باشد مدیرهای متدین را نیز به زمین خواهد زد. در واقع ریزش‌های انقلاب و تغییر هویت مدیران نیز از همین مطلب سرچشمه می‌گیرد. یعنی افرادی انقلابی و متدین، اداره کشور را بعهده می‌گیرند و لاجرم با مدل اداره غربی مواجه می‌شوند. ابتدای امر جریان این اخلاق رذیله را حس می‌کنند و از آن دوری می‌کنند اما با گذشت زمان و بعد از آنکه نسخه جایگزین به آنها داده نشد، به محاسبات مادی برآمده از این مدل اداره انس پیدا می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که همین محاسبات، واقعیت را در جامعه رقم می‌زند و غیر از این، شعار و آرمان‌گرایی است. در واقع ریزش‌ها به این دلیل است که مدل اداره، محاسبات مادی را به آنها تحمیل می‌کند و تدریجاً حساسیت‌ها و افکار و تصمیمات آنها را تغییر می‌دهد. لذا ما باید از ساده‌اندیشی نسبت به مشکلاتی که در برابر آن قرار داریم، دست برداریم و دائماً همه تقصیرات را به گردن این مدیر و آن مدیر نیاندازیم و فقط مدیران را به بی‌دینی متهم نکنیم بلکه باید بگوییم: عجب «مدل اداره بی‌دینی» است که گرفتار آن هستیم!

البته به لطف خدای متعال و به برکت انقلاب اسلامی و مقاومت رهبری و دین‌داری مردم، برخی از اجزای این مدل اداره در کشور ما به خوبی کار نمی‌کند و نسبت به دیگر کشورها، ضربات کمتری از این ابزار متحمل می‌شویم. اما باید دقت شود که بهر حال این ضربه‌ها محکم است و اگر چاره نکنیم، کاری هم خواهد شد و به نظر می‌رسد، علت هشدارهای رهبری نیز به همین مساله باز می‌گردد.

حال اگر این مدل اداره، وصف حرص و حسد و محرومیت و تفاخر و اعتماد مادی و اسراف و... را در جامعه نهادینه کرد، می‌توان به این واقعیت پی برد که جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی نیز در عمق خود، به همین مساله رجوع می‌کند. یعنی

عمیق‌ترین سطح حمله دشمن در این است که ما را به محاسبات برآمده از مدل اداره غربی دچار کرده و از سوی حوزه و دانشگاه نیز نسخه جایگزینی ارائه نشده است.

مثلا در جنگ فرهنگی، این مساله مطرح است که اعتقادات و ایمان مردم در معرض خطر قرار دارد. در اینجا برخی گمان می‌کنند فقط یک سری شبهات نظری در مورد اثبات وجود خدا و نبوت و امامت و ... مردم را تهدید می‌کند؛ اما اتفاقا شبهات نظری خیلی وقت است که در حاشیه قرار گرفته‌اند و جای خود را به شبهه‌های عینی و ملموس در زندگی داده‌اند! یعنی دشمن می‌خواهد مردم را به این نتیجه برساند که گرچه این اعتقادات و احکام و اخلاق الهی حق است، اما در قرن بیستم به نحو دیگری نمی‌شود زندگی کرد و همانطور که همه جهانیان زندگی می‌کنند، باید زندگی کرد! در واقع می‌خواهند این دیدگاه را بر جامعه حاکم کنند زندگی به نحو دیگر امکان عینی ندارد! که سخن خدا و پیغمبرش صحیح است اما در عصر حاضر مجبوریم به این نحو زندگی کنیم و حیات اجتماعی به شکلی دیگر، امکان تحقق عینی ندارد. لذا شبهات اصلی و اساسی، شبهاتی عینی هستند و نه نظری! یعنی نه تنها غالب مردم ما علی‌رغم اختلاف ظواهر و سلاقی، به توحید و نبوت و امامت و ... اعتقاد ذهنی دارند و بالاتر از آن، در عزاداری‌ها و محرم‌ها و فاطمیه‌ها و رمضان‌ها و عرفه‌ها و امور خیریه و ... شرکت می‌کنند! اما وقتی می‌خواهند زندگی کنند، احساس می‌کنند که در عمل، گذران زندگی به نحو دیگری است!

به طور نمونه، اولین چیزی که در موضوع جنگ فرهنگی به ذهن عموم خطور می‌کند، انحراف جوانان است و گفته می‌شود که ظاهر جوانان تغییر کرده و لابالی شده‌اند و به ظواهر دین توجه ندارند و اهل روابط نامشروع شده‌اند! اما دو نوع نگاه به این مقوله، قابل طرح است: گاه می‌گوییم این جوان نتوانست هوای نفس خود را کنترل کند و شیطان او را فریب داد و نفس اماره اش بر او غلبه کرد و مرتکب گناه شد. اما گاه می‌گوییم با توجه به مدل اداره - که در توضیح آن گذشت - معلوم می‌شود یک محیط و بستر پرورش اجتماعی هست که جوانان را به سمت گناه می‌کشاند. این مدل می‌گوید با نیروی انسانی چطور برخورد کرد: ابتدا در مهدکودک و سپس در دبستان و راهنمایی و دبیرستان باید ۱۲ سال درس بخواند. بعد از آن هم باید ۴ سال و ۶ سال یا ۸ سال در دانشگاه‌ها درس بخواند و بعد از کسب تحصیلات و مهارت‌های لازم، در سن ۲۴، ۲۵ سالگی وارد بازار کار شود تا شغل مطلوبی به دست آورد. یعنی همه برای تأمین زندگی عملا باید بر اساس کیفیتی خاص از تحصیل و اشتغال حرکت کنند. این در حالی است که اگر جوان در یک جامعه دینی مجبور باشد تا سن ۲۵ سالگی درس بخواند و بعد از آن وارد بازار کار شود، در طول این مدت تکلیف نیاز جنسی و عاطفی او چه می‌شود؟! وقتی اشخاص در سن پانزده سالگی بالغ می‌شوند، مگر می‌توان برای همه آنها نسخه‌ای را پیچید که مربوط به درجات بالای عرفان است و از آنها خواست که در طول ده تا دوازده سالی که باید برای تحصیلات و کسب مهارت صرف کنند، غرائز خود را کنترل کنند؟! علاوه بر این که تازه پس از به دست آوردن یک موقعیت شغلی مناسب، جوانان باید چند سال کار کنند تا سرمایه‌ای برای تشکیل زندگی به دست بیاورند!

البته جوامع غربی با این مشکل روبرو نیستند، چرا که آنها برای جوانان خود از همان ابتدای بلوغ، فضا و زمینه را برای روابط آزاد جنسی فراهم می‌کنند و با دایر کردن مکان‌های خاصی چون کاباره‌ها و دانسینگ‌ها، پارتی‌ها و ...، نیاز عاطفی و جنسی

جوانان تخلیه می‌شود. اما در جوامع دینی چه اتفاقی می‌افتد؟! تحت عنوان جذاب «تحصیل و اشتغال» و این‌که دین هم بی‌سواد و بی‌کاری را رد کرده، جامعه دچار چالش و دوگانگی می‌شود و جوانان برای تامین نیازهای‌شان به روابط نامشروع کشیده می‌شوند. ممکن است گفته شود: «خانواده‌ها می‌توانند به فرزندان‌شان کنند تا قبل از اتمام تحصیلات و کار، موفق به ازدواج شوند.» اما باید توجه داشت که مدل اداره غربی، تعریف فقر و غنی را نیز عملاً تغییر داده است. یعنی اگر خانم‌ها در ۲۰ سال قبل از این، با گاز پیکنیک غذا طبخ می‌کردند و هیچ احساس حقارتی نمی‌کردند، امروز اگر در آشپزخانه‌ای گاز رومیزی نباشد، احساس حقارت ایجاد می‌شود! اگر پدری برای دختر خود گاز رومیزی و یخچال‌ساید و ماشین لباسشویی و ماشین ظرفشویی و جاروبرقی و ماکروویو... تهیه نکند، احساس می‌کند که او را تحقیر کرده است! لذا حتی اگر والدین زوج‌ها به آنها کمک مالی کنند، باز هم تهیه چنین زندگی با تمام امکانات هزینه‌ای سنگین خواهد داشت که از عهده بسیاری بر نمی‌آید. چون معنای فقر و غنی و آبرو و بی‌آبرویی و احترام و سرشکستگی، در عمل و با تحول در الگوی مصرف، تغییر پیدا کرده است. پس ساده‌اندیشی است که گمان شود صرفاً با توصیه و نصیحت و ارائه اطلاعات دینی به جوانان، آنان به سمت حجاب و ازدواج... متمایل شوند؛ چرا که ساختارهای تحصیل و اشتغال و نیز تعریف عینی از فقر و غنی و آبرو و سرشکستگی، مانع اصلی در عمل به این احکام است. یعنی بستری که مدل اداره غربی در تمام جهان به وجود می‌آورد، نیروی انسانی را در چنین کانال‌هایی از تحصیل و اشتغال و الگوی مصرف قرار می‌دهد که فضایی برای تحقق احکام ازدواج و خانواده و عفاف باقی نمی‌گذارد.

پس جنگ فرهنگی چنین عمقی دارد و باید باور کنیم که دنیاپرستی و دچار شدن به لغزش کفر و نفاق، فقط به هوای نفس درونی بر نمی‌گردد! بلکه ائمه کفر ساکت ننشسته‌اند و اتفاقاً خیلی پُر کار هستند و جاهلیت مدرن، فضای اجتماعی را می‌سازد که مردم را به عمقِ ظلمات می‌برد: «والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات». خدای متعال تصریح می‌کند که اولیاء طاغوت، مردم را از نور به سمتِ ظلمات می‌برند. این امر چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟! آیا با نک‌تک مردم صحبت می‌کنند و آنها را فریب می‌دهند؟! یا اینکه بسترهای اجتماعی می‌سازند و مردم را در کانال‌ها و ساختارهایی قرار می‌دهند که خروج از آنها، مساوی با انزوا و محرومیت از آبرو و جایگاه اجتماعی است؟! در واقع دوری از احکام و اعتقادات الهی فقط به هوای نفس درونی بر نمی‌گردد؛ بلکه بیش از آن، این محیط‌سازی و شرایط‌سازی در اجتماع است که می‌تواند به زندگی الهی ضربه بزند و هوای نفس را برای تحرکی چندین برابر تحریک کند. لذا نباید دائماً جنگ فرهنگی را منحصر در ماهواره و اینترنت و موبایل... کرد! حتی اگر فرض شود که ماهواره و اینترنت وجود ندارد، وقتی تعریف تحصیل و اشتغال و فقر و غنی در عمل - و نه در بحث‌های نظری - به مدل اداره غربی واگذار شود و نسخه جایگزینی ارائه نشود، قهراً بسیاری از جوانان دوستدار دین نیز با محاسبه اقتصادی به این نتیجه می‌رسند که توان پرداخت هزینه‌های زندگی را ندارند و روابط نامشروع و غیرقاعده‌مند بسیار ارزان‌تر است و لذا برای تامین نیازهای عاطفی و جنسی خود به آن رو می‌آورند. خصوصاً با توجه به این‌که بر اساس احکام اسلام در ازدواج، مرد باید نفقه همسر خود را بپردازد که این امر با الگوی مصرف موجود، هزینه‌های کمرشکنی ایجاد می‌کند. اما در کشورهای غربی، زن و مرد هر دو باید به صورت اشتراکی خرج خانه را تامین کنند

و مرد وظیفه‌ای برای پرداخت نفقه ندارد. یعنی مدل اداره غربی، احکام انسان‌ساز اسلام چون ازدواج و پرداخت نفقه توسط مرد را که موجبات رشد او را فراهم می‌آورد، عملاً به چالش می‌کشد. علاوه بر همه این‌ها، محیط جامعه که دائماً در حال تنوع‌بخشی به کالاهاست، به تنوع‌طلبی در امور جنسی نیز تحریک می‌کند و موجب تضییق فضا برای دوام و پایداری ازدواج می‌شود.

پس جامعه ما به نسبتی که مجبور شده مدل غربی را بپذیرد، مبتلا به ناهنجاری‌های ناشی از آن شده و به نسبتی که آن را نپذیرفته و مقاومت کرده است، دین مردم حفظ شده است. اما اگر ما این روند ادامه پیدا کند و درک از مشکل اصلی ایجاد نشود، خطرات بیشتر شده و ضربات دشمن کاری تر خواهد شد. لذا حساسیت‌های متدینین و انقلابیون و مردم باید بر نقطه اصلی متمرکز شود! کسی انکار نمی‌کند که مدیران فاسد وجود دارند همان‌طور که پیش از انقلاب، کسی نقش بهاییت در ضربه به دین مردم را انکار نمی‌کرد اما حضرت امام (ره) به درستی تشخیص داد که نقطه کانونی مفاسد و ضربه به دین، حکومت پهلوی است! امروز هم باید برای عموم مردم و متدینین مشخص شود که نقطه کانونی مفاسد و علت اصلی ناهنجاری‌ها جامعه، «مدل اداره غربی» است و همه باید بیدار شوند که از کجا ضربه می‌خورند و حساسیت خود را روی آن نقطه متمرکز کنند.

به نظر می‌رسد شناخت صحیح از «جنگ اقتصادی» نیز به همین مطلب باز می‌گردد. جنگ اقتصادی فقط به این نیست که روابط بانکی ما را قطع کردند و از صادرات و واردات کالاها ممانعت می‌کنند. بلکه عمق حمله اقتصادی دشمن در این نقطه شکل می‌گیرد: هر کشوری برای دستیابی به زندگی خوب و مرفه و تامین معیشت مردم باید به تولید ثروت پردازد اما تولید ثروت، الگوی علمی مختص به خود را داراست. یعنی هر کشوری برای تولید ثروت، با تلاش دیگر کشورها مواجه است و باید بر سر تصاحب بازارهای جهانی با آنها رقابت کند. کشورهایی در این رقابت موفق بوده‌اند که سرمایه‌های بزرگ وارد کنند و تکنولوژی‌های جدید بخرند و با نوسازی خطوط تولید از طریق واردات سرمایه و تکنولوژی خارجی، کالاهای با کیفیت تولید کنند و موفق به تصاحب بازار شوند. در واقع کیفیت کالا به نحوی که توانایی رقابت در بازار جهانی را داشته باشد به تکنولوژی برتر و خط تولید جدید و پیشرفته منوط است. لذا محاسبات مدل اداره به مردم و مسئولین ایران می‌گوید اگر شما هم می‌خواهید به ثروت دست پیدا کنید، باید از تکنولوژی جدید در کارخانه‌ها استفاده کنید تا کالای با کیفیت تولید کنید. اما خریداری این تکنولوژی و استفاده از آن وابسته به سرمایه‌های بزرگ است و مهمترین صاحبان سرمایه کلان و تکنولوژی برتر، همان کشورهایی هستند که شما را تحریم کردند و روشن است که چنین نیازهای اساسی را برای کشوری که با آنها درگیر است، تامین نمی‌کنند.

لذا پنهانی و آشکار دائماً گفتند و می‌گویند که از شعارهایتان دست بردارید و سخنان غیرواقعی ننویسید و واقعیت تولید ثروت و تامین معیشت مردم در دنیای امروز را بپذیرید! در این صورت است که مشکلاتتان حل خواهد شد. این سخن از زبان برخی مسئولین نیز شنیده می‌شود؛ البته نه به این معنا که او می‌خواهد کشور را به بیگانه بفروشد، بلکه محاسبات مدل اداره، چنین تحلیلی را به او تحمیل می‌کند! در مباحث گذشته بیان شد که اگر مقام معظم رهبری حفظه‌الله خطر «نفوذ» را مطرح کردند و

آن را به «تغییر محاسبات مسؤولین نظام» تعریف کردند، باید توجه داشت که محاسبات مسؤولین نظام در مطالعات کارشناسی و توسط علوم‌ی مانند اقتصاد و برنامه ریزی و جامعه‌شناسی و مدل اداره کشور تحت تاثیر قرار می‌گیرد. این علوم و محاسبات، این حقیقت بزرگ را که جمهوری اسلامی در عصر حاضر پرچم توحید و خداپرستی را به دست گرفته است، نفی می‌کنند و همه دستاوردهای انقلاب را شعاری و غیرواقعی می‌دانند و می‌گویند همه کشورهای دنیا برای رسیدن به رفاه روزافزون متحد شده‌اند. فقط شما در این میان لجبازی می‌کنید و چند وقت دیگر هم از این لجبازی دست برخواهید داشت! پس عمیق‌ترین سطح جنگ اقتصادی و جنگ فرهنگی نیز به مدل اداره مادی و الحادی برمی‌گردد! لذا اول باید فهمید که ضربه از کجا وارد می‌شود و باید عمق خطراتی را که در برابر جامعه شیعه و محبین اباعبدالله قرار دارد، به درستی شناخت! بعد از شناخت عمق خطر دشمن، در مبحث آینده بیان خواهد شد که برای برون‌رفت از این چالش‌ها، چه ثروت‌های عظیم و تجربیات واضح و روشنی در اختیار جامعه شیعه است. این پیچیدگی‌ها در ضربه‌های امنیتی و نظامی که ابتدای انقلاب بر ما وارد کردند نیز وجود داشت که ملت ایران از آنها عبور کرد.

ممکن است سوال شود که اگر این مدل اداره اینقدر مشکل‌زا و بی‌دین است چرا نظام تاکنون در برابر آن کاری انجام نداده است؟! اما با توجه به مطالب گذشته، باید توجه داشت که عقلانیت غیر معصوم نمی‌تواند به صورت دفعی بر تمام علوم و اطلاعات احاطه داشته باشد بلکه عقلانیت او به صورت تدریجی رشد پیدا می‌کند. لذا در ابتدای انقلاب تصور می‌شد اگر افراد انقلابی و متدین در مناصب قرار گیرند، مسائل نظام حل خواهد شد؛ یعنی اصلاً متدینین از نحوه مدیریت در سطح نظام و نرم افزارهای آن درکی نداشتند. به مرور زمان و در مواجهه با چالش‌های مختلف، این درک بوجود آمد. رحمت خدا بر عمق بصیرت و آینده‌اندیشی مقام معظم رهبری که در سال ۸۶ صریحاً اعلام کردند که ما الگوی اسلامی برای اداره کشور می‌خواهیم! سال ۸۹ برای آن «نشست‌های راهبردی» برگزار کردند و خودشان در آن نشست‌ها چندین ساعت به صحبت‌های صاحب نظران گوش می‌دادند! رئیس اسبق سازمان و برنامه بودجه گفت: «رهبری این سفارش را در سال ۷۴ در جلسات خصوصی مطرح می‌کردند اما فضای آن مهیا نبود، تا اینکه در سال ۸۶ به صورت علنی مطرح کردند.» باید دقت داشت که سطوحی از ظرفیت میان خود انقلابیون و متدینین و مردم وجود ندارد که باید به تدریج بوجود بیاید! اما بعد از برگزاری آن نشست‌ها، الآن مقوله «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در انزوا به سر می‌برد و اساساً یکی از اهداف طرح این مباحث آن است که این نیازهای اصلی نظام از انزوا خارج شود و مورد توجه قرار بگیرد. علت انزوای آن نیز وجود تحلیل‌های دیگری است که در این میان جولان می‌دهد. یعنی تحلیل‌های ساده‌انگارانه که برخی متدینین و انقلابیون دارند و صرفاً می‌گویند مدیران بد هستند و اگر چنین اشخاصی اصلاح شوند، مشکلات حل خواهد شد. این یک تحلیل است که سخن رهبری را به انزوا می‌برد. (یادمان نرود که امتحانات در دوره دوم تاریخ عقلانی و تحلیلی است!) تحلیل دیگر این است که «در همان ظرفیت قبلی از دین‌داری توقف کنیم و بگوییم حلال و حرام دین معلوم است؛ چرا اینقدر مسائل را سخت می‌کنید؟! اگر اشخاص و مکلفین به انجام واجبات و محرمات مقید باشند، خدا راضی خواهد بود و مشکلات هم حل خواهد شد و آن مشکلاتی هم که حل نمی‌شود، ان شاءالله حضرت ولی‌عصر (عج) به زودی ظهور می‌کنند و آنها را حل خواهند کرد!» اما

این تحلیل زمانی صحیح بود که شیعه به حاکمیت نرسیده بود؛ یعنی زمانی که قدرت به دست کفر و نفاق بود، مومنین ناچار بودند به حلال و حرام فردی اکتفا کنند. اما زمانی که شیعه به قدرت رسیده و وظیفه تحقق اسلام به دوش او افتاده است، تسک بر ظرفیت قبلی ایمان و دین داری، به معنای توقف در مرحله‌ی قبلی تاریخ است! مثل این که الآن که مردم با ماشین جابجا می‌شوند و کسی بگوید باید با اسب و استر جابجا شویم! الآن ظرفیت دین داری ما به جایی رسیده است که در برابر حل مسائل در سطح یک نظام قرار گرفته‌ایم و حفاظت از شیعه و محبین باید در سطح ساختارهای جامعه انجام شود. پس تحلیل دیگری که منجر به انزوای استنصار رهبری مبنی بر تولید الگوی اسلامی برای اداره نظام می‌شود، چنین تحلیلی است که عده‌ای در حوزه‌های علمیه به آن قائل‌اند. عده‌ای هم در دانشگاه به تجارب روز تکیه می‌کنند و می‌گویند: «بشر به تجربیات عینی دست پیدا کرده است، کارآمدی مدل اداره را ببینید و از آن استفاده کنید و این قدر شعار ندهید!» این در حالی است که ملت ایران توانست همین کارآمدی و تجارب بشری را که از بعد نظامی و امنیتی، در سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی سی‌ای‌ای و پنتاگون و اینتلجنس سرویس و ارتش صدام متبلور بود، شکست بدهد و زمین‌گیر نکند. این حقایق و واقعیت‌ها در برابر دیدگان جهانیان قرار گرفت و معلوم شد که قدرت ایمان چطور می‌تواند آنچه که به عنوان تجربیات بشری و کارآمدی آن مطرح بود، به زمین بزند! غرب و شرق با همین تجارب بشری و کارآمدی آن در امور نظامی و امنیتی بود که همه دنیا را در برابر مظالم خود به سکوت و حقارت کشانده بود و ملت ایران این تجارب را در عرصه‌های دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی شکست دادند و نه تنها خود به پیروزی رسیدند بلکه آن را به دیگر کشورها نیز انتقال دادند. بله! تجارب و کارآمدی در عرصه فرهنگ و اقتصاد هنوز به دست شماسست و الآن زمان آن رسیده که آن را به زمین بزنیم! از فشارها و طلسم‌های امنیتی و دفاعی غرب و شرق عبور کردیم و کارآمدی بمب اتم و رعب حاصل از آن را به بازی گرفتیم، اکنون نوبت به بمب اتم‌های فرهنگی و اقتصادی غرب رسیده است! پس برخی با ادبیات دانشگاه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌برند و برخی در حوزه‌های علمیه چنین کاری می‌کنند. برخی مدیران و مردم متدین و انقلابی نیز با تحلیل‌های ساده‌انگارانه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌کشند. باید توجه داشت که مطالبه چنین موضوع مهمی که از سوی شخصیتی که شبانه روز در معرض انواع تحلیل‌های کارشناسی و مادی‌ناشی از این مدل اداره است، بسیار عجیب و معجزگون است! چرا که هر کسی بود، تا حالا در برابر آن همه فشار برآمده از محاسبات علمی و تحلیل‌های همه‌جانبه تسلیم شده بود! اما مقام معظم رهبری نه تنها در برابر این فشار علمی و تخصصی تسلیم نشده است بلکه به این نتیجه رسیده‌اند که باید این دستگاه علمی و این مدل اداره را تغییر داد. این مطلب از عمق بصیرت و شجاعت ایشان حکایت می‌کند. اما سرعت حرکت حوزه و دانشگاه در تحقق سفارش علمی که رهبری مطرح کرده‌اند، بسیار کند است و باید با بیان این مطالب، به این حرکت سرعت بخشید! یعنی مردم باید از علت اصلی مشکلات خود مطلع شوند و از نخبگان حوزوی و دانشگاهی مطالبه کنند که چرا در برابر ضربه‌های دشمن در جنگ فرهنگی و اقتصادی، به خواب رفته‌اید یا ساکت هستید؟! چرا حرکت‌تان کند است؟! چرا آدرس‌های دیگری به مردم می‌دهید؟! چرا به مردم می‌گویید حلال و حرام را خودت انجام بده؟! مگر نظام اسلامی برای این تشکیل نشده است که شرائط دین داری را برای مردم مهیا کند و مگر شما مسئول پشتیبانی علمی از این امر نیستید؟! چرا مردم را با تکیه به تجربه و کارآمدی، در برابر تکنولوژی تحقیر می‌کنید؟! مگر همین مردم، تکنولوژی دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی را به زمین نزدند؟!!